

مه ۶۸، با شکایاتی از محدودیت آزادی بیان در محیط دانشگاه آغاز ولی خیلی زود به مسائل بزرگتر کشیده شد. برای مثال «ماهیت دانشگاه نوین و روابط آن با جامعه و جایگاه دانشجویان در دانشگاه» از جمله مهم‌ترین مسائل موردتوجه معترضان بود.

جنبش دانشجویی؛



«هرگز سالی چون ۱۹۶۸ وجود نداشته است. توده‌ها سر به شورش برداشتند و در برابر نظم مستقر، تنفر عمیق خود را از اقتدارگرایی بیان کردند». این عبارتی است که کورلانسکی در دیپاچه کتاب «۱۹۶۸ سالی که جهان را تکان داد»، آورده است و تلاش کرده بعد از گذشت چندین دهه از این جنبش مهم دانشجویی، به بازخوانی این پدیده، عوامل ایجادکننده آن و آثار و پیامدهای گوناگونی که از خود به جا گذاشته بپردازد. انتشار کتاب کورلانسکی دیگر بار می‌تواند ما را به فضای آن سال‌ها برگردانده و فرصتی برای واریسی ابعاد مختلف این جنبش اجتماعی نوین و زمینه‌های اندیشه‌ای مکتوم در آن ایجاد کند. از این‌رو، در نوشتار حاضر ضمن اشاره به زمینه‌های تاریخی و سیاسی این جنبش، بخشی از ابعاد فکری آن نیز بررسی شده است.

جنبش چگونه آغاز شد؟

جنبش ۶۸، همچون «میلی خشم‌آگین به واریسی هنجارها» (کریستوا، ۱۳۹۵: ۹) با مسائل داخلی دانشگاه‌ها در اروپا و به‌ویژه در فرانسه رابطه تنگاتنگی داشت. جرقه این حرکت با اخراج یک دانشجویی تا آن زمان معمولی به نام دانیل کوهن بندیت آغاز شد که به جرم اخلاص‌گری در دانشگاه از کشور فرانسه اخراج شد. هرچند پیش از این، اعتصابات و تظاهرات طرفداران آزادی بیان در سال ۱۹۶۴ در دانشگاه برکلی کالیفرنیا آزمونی برای دانشجویان به شمار می‌رفت، اما با رویداد سال ۱۹۶۸، دامنه ناآرامی‌های دانشجویی به دانشگاه‌های سراسر آمریکا، اروپا، خاور دور و حتی آمریکای لاتین تسری یافت. «جنبش‌های دانشجویی شکل‌های تازه‌ای از اعتراض به‌وجود آورد. تحصن، دعوت به اعتصاب‌های عمومی، تظاهرات نشسته و گردهمایی‌های انبوه و اشکال گوناگون نافرمانی مدنی جزء رویدادهای روزانه شده بود». (اوتویت، باتامور، ۱۳۹۳: ۳۵۵).

در طول دهه ۱۹۶۰ و به‌ویژه سال ۱۹۶۸ عواملی چون گسترش جنبش حقوق مدنی سیاهان، اعتراض به بی‌رحمی و ماهیت نامتعارف جنگ ویتنام و شرایط مساعد با همراهی سازمان ملل در نام‌گذاری آن سال به‌عنوان «حقوق بشر» و حمایت بین‌المللی از فلسطینی‌ها در کنار واژه‌های سیاه، اقلیت و زنان هر یک در دامن‌زدن و تعمیق جنبش تأثیر گذاشتند (کورلانسکی، ۱۳۹۵: مقدمه). پس از آن بود که دانشجویان به سرعت و عمیقاً درگیر جنبش حقوق مدنی سیاهان شدند و گردهمایی‌های قابل‌توجه در مخالفت با جنگ ویتنام ترتیب داده و در همان حال در حمایت از انقلاب‌ها و جنبش‌های استقلال‌خواهی و ناسیونالیسم در جهان سوم، تظاهرات مختلفی را سازماندهی کردند. در خود فرانسه و در جنبش مه ۱۹۶۸، ژنرال دوگل از حکومت کنار رفت. ناگفته نماند در دیگر نقاط جهان، از لندن و رم تا برلین و توکیو گرفته تا شهرهای آمریکا، اعتراضات دانشجویی نقش مهمی در زندگی سیاسی و اجتماعی ایفا کردند و به نماد و مظهر دگرگونی فرهنگی و سیاسی یک نسل تبدیل شدند. چنان‌که کورلانسکی هم در کتاب خود نشان داده در پس این جنبش درازدامن، مبانی فکری و اندیشه‌ای به چشم می‌خورد که از زمینه‌ها و شرایط مختلف آن سال‌ها سرچشمه می‌گرفت.

بحران در دانشگاه

مه ۶۸، با شکایاتی از محدودیت آزادی بیان در محیط دانشگاه آغاز ولی خیلی زود به مسائل بزرگتر کشیده شد. برای مثال «ماهیت دانشگاه نوین و روابط آن با جامعه و جایگاه دانشجویان در دانشگاه» (قزلسفلی، ۱۳۷۷: ۲۵) از جمله مهم‌ترین مسائل موردتوجه معترضان بود. ایروینگ هاو و دربارۀ دانشگاه گفته بود: «کانونی برای آموزش بی‌غرضانه که از شور و اشتیاق مباحثاتی که به نظر غیردانشگاهیان درک‌ناشدنی و بی‌فایده است گرما می‌گیرد. پناهگاه عقاید، جایی که در آن می‌توان به انسان‌هایی برخورد کرد که چونان نمونه‌های انضباط فکری و عشق به دانش فعالیت می‌کنند». (Goodwin, ۱۹۹۲: ۱۴۲) به نظر

کوهن بندیت، ابی هافمن و تام هایدن که نقش سخنگویان این جنبش را برعهده داشتند، دانشگاه‌ها در آن سال‌ها، درست به دلیل عدم ارائه چنین رویکردی رو به ضعف نهاده و مورد انتقاد قرار گرفت. پس این مکان تکرار سخنرانی‌های بی‌ارزش (یعنی دانشگاه) باید به قول ژولیا کریستوا با سرپیچی به نماد یک جنبش همه‌گیر علیه افسردگی ملی تبدیل شود. (کریستوا، ۱۳۹۵: ۴۷)

در چشم دانشجویان، دانشگاه به سازمان دیوان‌سالاری تبدیل شده بود که تحت سیطره ارزش‌های سودآور شرکت‌های تجاری و نخبان قدرت قرار داشت. هیچ‌کس منکر این نکته اساسی نیست که دانشگاه نباید از زندگی جامعه بیرون و برکنار و چون گرمخانه خرد از محیط خود منفک شود، اما دانشجویان و اساتید به درستی برآنند که ارزش‌ها و هنجارهای حاکم در دانشگاه‌ها، باید یکسره از ارزش‌های حاکم بر جهان تجارت، پول و سیاست جدا باشد. به قول کارین رنون، دانشجویان از دانشگاه به دلیل ساختارهای تکنوکراتیک عریض و طویل آن و بوروکراسی‌های غیرشخصی و همچنین سلسله‌مراتب خشک مناصب فکری و نگرش‌های غیردموکراتیک آن - که نسبت به دغدغه‌های آموزش و پرورش نرزش چندانی نشان نمی‌داد - انتقاد می‌کردند. در کل بحران دانشگاه ناشی از فرایند نوسازی آموزش عالی دانسته می‌شد. (رنون در اوتویت، ۱۳۹۳: ۳۵۵)

جنبش ۶۸ به مثابه نقد فرهنگی
بباید در نظر بگیریم جنبش مه ۶۸ در شروع خود با چه چیزهایی همراه شد: ترجمه انگلیسی کتاب «جنس دوم» سیمون دوبوار، انتشار مجله دست چپی مهم تلوس (Telos) که مقالات هربرت مارکوزه و برخی چپ‌های جدید را به همراه داشت، تا انتشار نوشته‌های منتقدانه سی رایت میلز در آمریکا و قهرمانان فکری چون کامو، مارکوزه و فرانتس فانون، عصر هیپی‌ها، موسیقی راک‌اند رول، آغاز عصر تلویزیون و نوشته‌های مارشال مک لوهان تا بروز و ظهور شیوه‌های جدید اعتراض و... هر یک می‌تواند حکایت از چرخش فرهنگی عمده در پس این جنبش باشد. برخی از اشکال این یاد فرهنگی که دانشجویان آن را ابداع کردند از جمله سرود ملی نمادین، نشستن اعتراضی بر پیشخوان فروشگاه‌ها تا آتش زدن پول به عنوان نماد اعتراضی به سرمایه‌داری و سوداگری و به شیوه افراطی به راه‌انداختن نهضت دودی‌ها در پارک‌ها و خیابان‌ها تلاشی بود تا معترضان ضمن به‌نمایش گذاشتن جلوه‌های جدید نقد فرهنگی، نشان دهند چگونه جهان در میان دو نیروی ناخوشایند (کاپیتالیسم و کمونیسم) مجال شده است.

علیه سیاست پدرسالارانه

بخش اساسی آنچه اعتراض یا نقد فرهنگی عنوان شد به خوبی در مخالفت و چالش این جنبش علیه ساختار اقتدارگرا و پدرسالار تجلی بارز داشت که عرصه خصوصی و زندگی روزمره را تحت سلطه داشت. همسو با این اعتراض علیه سیاست پدران، دانشجویان به نقد ساختار خانواده اقتدارطلب، سرکوب میل و انقیاد زنان نیز توجه نشان دادند. جنبش مه ۶۸ بر آن بود تا روابط اجتماعی سلسله‌مراتبی در زندگی روزمره را دگرگون سازد. در بسیاری از انتقادهایی که علیه ماهیت ظالمانه ساختارهای خانواده اقتدارطلب، سرکوب جنسی، انقیاد زنان، ارزش‌های کار و جامعه صنعتی مطرح می‌شد غالباً به جنبه‌های روان‌کاوانه توجه داشتند. در اعتراض گسترده علیه اقتدارگرایی، خواهان برچیده شدن فرهنگ پدرسالار بودند که به ارزش‌های اجتماعی مردانه و ساختارهای متصلب سلسله‌مراتبی اهمیت و اولویت می‌داد.

به اعتقاد دانشجویان، ساخت صنعت فرهنگ که با گسترش دامنه سرمایه‌داری هر روز ریشه‌های خود را عمیق‌تر می‌ساخت، زمینه‌ساز تعمیق رفتارها و زندگی مصرف‌زده شده و مآلاً باعث شکل‌گیری انسان‌های همگون و خالی از بینش سیاسی می‌شد. این تحولات همچنان در راستای فرهنگ پدرسالارانه ارزیابی و تحلیل می‌شد. برای نسل ۶۸، عمده مخاطرات جدید جهان از مشکلات فزاینده زیست‌محیطی گرفته تا اغوا، فریب و اعمال نفوذ روانی از سوی اهالی سیاست، از پدیده شرم‌آوری چون جنگ ویتنام تا بهره‌کشی، همگی حاصل تعامل مثلث شوم سوداگری، دولت‌گرایی و علایق امپریالیستی بود. طبیعی است در آن شرایط پلیس و ارتش به عنوان نماد قدرت دولت به تظاهرکنندگان یورش برد. ماروین هریس، یکی از اساتید می‌نویسد: «بسیاری از دانشجویان از پله‌ها پایین کشیده می‌شدند. دختران از موهایشان کشیده می‌شدند؛ بازوهایشان کبود شده بود؛ به صورت آنها مشت زده بودند. اساتید هم از ناحیه ران لگدها خورده بودند، از حصارها پرت شده و برخی‌هاشان در زیر چشم‌ها نشان کبودی مشت پلیس را داشتند [...] شماری از مردمی که روی چمن‌ها این صحنه‌ها را می‌دیدند می‌گریستند.» (کورلانسکی، ۲۰۰۹: ۱۳۹۵)

در بررسی شعارها و دیوارنوشته‌های دانشجویان مه ۶۸ می‌توان خطوط این مبارزه با استیلای فرهنگ یکسان‌ساز و محدودیت آزادی بیان را مشاهده کرد. در فحوای کلام و اعتراضات دامنه‌دار جنبش مه ۶۸، این امری واضح بود که نسل مذکور به این باور رسیده باشد که دانشگاه به عنوان متولی اصلی تولید دانش و عرصه تعاطی فکر، نباید به دست دولت، دستگاه‌های نظامی و سازمان‌های بزرگ تجاری تصرف شود. این نهاد باید بتواند که در استقلال از اقتدارگرایی سیاست و پول، سازوکارهای اجتماعی و فرهنگی خود را در کنار تولید معرفت علمی ادامه دهد. عصیان دانشجویان علیه ارزش‌ها و هدف‌های رباکارانه سیاست‌مداران و همسو با آن تمامیت‌خواهی جدی و ترسناک سیاست‌نهادینه‌شده در جای‌جای جامعه به صورت طنز، تمسخر و خنده و نافرمانی‌ها تجلی پیدا می‌کرد. آنها اعتراض خود را با لذت و شادمانی و قدرت گل (Group Flower) که نشانه و نماد مخالفت با جنگ و اقتدارگرایی به شمار می‌رفت به نمایش می‌گذاشتند.

مارکوزه و فلسفه در خیابان

جنبش مه ۶۸ نمادی بود از افول جریان‌های مسلط اندیشه در فردای جنگ جهانی دوم که عرصه نقادی را واگذاشته بودند. از این حیث دانشجویان معترض از کسانی به عنوان نماد تفکر انتقادی و پیش‌رو استقبال می‌کردند که بینش محافظه‌کارانه را رها کرده حرف‌های جسورانه می‌زدند. به قول کورلانسکی کسانی نقش «قهرمانان فکری» را می‌توانستند برعهده بگیرند که قادر باشند روشنفکری فلسفی را به مقوله‌ای در خدمت پراکسیس در خیابان‌ها تبدیل کنند. آشکار بود به این ترتیب دانشجویان از آن دسته اساتیدی که نهاد دانشگاه را تنها به یک جلوه‌نمایی علمی و عبوس تقلیل داده بودند دوری می‌کردند. بر این اساس آلبر کامو به خاطر رمان «طاعون» و کتاب «انسان طاعی» و رویکرد متعهدانه در عرصه سیاسی، فرانتس فانون، محمدعلی کلی و مارتین لوتر کینگ، آلن گینزبرگ، رادمک کوئن شاعر، باب دیلن ترانه‌سرا، و حتی ادبای دهه‌های گذشته، هرکدام به نوعی دغدغه‌های نسل ۶۸ را در نوشته‌هایشان انعکاس می‌دادند. اما مارکوزه مبدع و مشوق ایده «امتناع بزرگ» و حامی دانشجویان در نه گفتن به پدرسالاری بود. اهمیت او در این اعتراضات تا جایی است که از کتاب «انسان تک‌ساحتی» اش به عنوان انجیل جنبش مه ۶۸ یاد می‌کنند.

از این منظر باید گفت مخالفت گروه‌های دانشجویی با مقوله‌های صنعت فرهنگ، جامعه بوروکراتیک پدرسالار در اندیشه‌های

مارکوزه تجسد می‌یافت. در عین حال تأیید می‌کرد که جوانان در پی جامعه‌ای بدون جنگ، بدون استثمار، بدون سرکوبی و فقر بودند. او از نسل دهه ۶۰ به عنوان «طبقه کارگر آینده» یاد می‌کرد. به عقیده مارکوزه، در نافرمانی‌ها و اعتراضات جوانان شورش‌های غریزی و در عین حال سیاسی امکان بازگشت بشر در غرب معاصر بعد از افولی که یافته به سوی آزادی فراهم شده است. هر چند تحقق این مهم به علت کمبود توانایی‌های مادی تاکنون صورت نپذیرفته است. (مارکوزه، ۱۳۶۲: ۲۰)

در اینجا است که مارکوزه از روشنفکری فلسفی می‌خواست با تعریف دیگر بار نقش و وظیفه متفکر، آن دسته از امکانات تاریخی را که به ظاهر به امکانات اتوپیا بدل شده‌اند، یادآوری و پاسداری کند. به این معنا وظیفه روشنفکر این است که سختی و جمود ستم را بشکند تا فضای ذهنی گشوده شود که در آن بتوان تشخیص داد ماهیت اصلی جامعه مدرن چیست و چه باید بکند؟ (مارکوزه به نقل از خلیلی، ۱۳۸۹: ۱۷۲). اعتراض جوانان علیه جامعه اقتدارگرا و تکنوکراتیک بود و در مقابل او حامی خواسته‌های نسلی بود که چنین شرایط متصلبی، نیروی شناخت و قدرت عمل او را در هم شکسته و چه بسا ادراک زیبایی او را تضعیف کرده است. این جنبش به عنوان یک نماد تاریخی از اعتراض نسل جوان جامعه می‌تواند فریادی علیه الیناسیون در زیر چرخ‌دنده‌های سرمایه‌داری متأخر باشد. مارکوزه ضمن همراهی با احیای تخیل نقادانه از سوی گروه‌های معترض و تأیید نوع و ماهیت نافرمانی‌های ایشان باور داشت که در برابر این تمامیت‌خواهی چه بسا شیوه‌های طنز و تمسخر جزء ضروری سیاست باشد. تحقیر روحیه جدی ملال‌آوری که در گفتار و کردار سیاست‌مداران رسوخ کرده بود، به منزله تحقیر و نفی ارزش‌هایی است که آنان در ابتدا اعلام می‌کنند و خود اولین کسانی‌اند که آن را زیر پا می‌گذارند. به زعم مارکوزه همان‌طور که تقدیر هنر به تقدیر انقلاب گره می‌خورد، به راستی ضرورت ذاتی فلسفه انتقادی است که متفکر را به همراهی با معترضان در هر مکان و زمان به خیابان‌ها بکشاند.

مه ۶۸، به مثابه فرصت

۱۹۶۸ سالی است که به قول کورلانسکی، دورانی لقب گرفت که غیرممکن‌ها ممکن به نظر می‌رسید. درست مثل یکی از شعرهای مشهور این سال که می‌گفت: «واقع‌گرا باش اما غیرممکن‌ها را بخواه!» بر این اساس از این سال می‌توان به عنوان کانون و لحظه تاریخی یک دگرگونی بنیادین نام برد. جنبش‌های دانشجویی، همچون جنبش مه ۶۸ در فرانسه، پس از یک دهه اعتراض سرانجام سرکوب یا متلاشی شد. برخی از چهره‌های فکری مشهور آن سال‌ها به بیان نتایج و دستاوردهای آن پرداخته و کسانی هم به نکوهش و ناکامی این حرکت تاریخی علاقه نشان دادند. برای مثال لویی آلتوسر، فیلسوف مارکسیست ساخت‌گرا، ضمن انتقاد شدید از جنبش مذکور با دست‌گذاشتن بر تحلیل علمی خود از ساخت‌های متصلب سرمایه‌داری بر غیرممکن بودن «امر اجتماعی» تأکید کرده، بر آن بود که در ذیل ساخت‌ها هیچ‌گونه تغییر قابل توجه ممکن نیست.

در همین راستا تری ایگلتون می‌نویسد: جنبش دانشجویی سراسر اروپا را در نوردید. پلیس و ارتش در خیابان‌ها به جدال با کسانی برخاستند که برای تأمین وحدت با طبقه ناراضی کارگر مبارزه می‌کردند؛ اما جنبش ناتوان از یک برنامه مشخص و رهبری سیاسی بود که پیامد آن را چیزی جز فروافتادن در دام مناقشه‌های بی‌دروپیکر سوسیالیسم و آنارشیزم نمی‌دانست. این امر خود تجلی شکست فلسفه انتقادی در پست‌مدرنیسم گردید. کارل پوپر هم به نقد و نکوهش دیدگاه حمایت‌گرایانه هربرت مارکوزه نسبت به جنبش دانشجویی پرداخت. مارکوزه معتقد بود حرکت دانشگاهیان هر چند نمی‌تواند جایگزین جنبش کارگری و بین‌المللی باشد؛ اما چه بسا نقش کاتالیزور و هموارکننده راه جنبش انقلابی است. در مقابل پوپر با تأکید بر مهندسی تدریجی و رفورمیستی در جامعه بر آن بود که جای دامن‌زدن به اعتراضات رادیکال و خیابانی باید در هر شرایطی بر اهمیت مرکزی نقش نهادهای سیاسی برای برنامه درازمدت اصلاحات اجتماعی تأکید کرد. رویکرد و تفسیر بورگن هابرماس آخرین نماینده تفکر انتقادی واقع‌بینانه‌تر است. او ضمن تأکید بر اینکه دانشجویان و رویکرد هوشیارانه و انتقادی ایشان همواره یکی از مجاری مهم سنت روشنگری سیاسی بوده است و به همین دلیل با شیوه‌های نو و خلاقیت‌های اعتراضی جوانان در نافرمانی مدنی همراهی کرده، آنها را مهم و نمادین ارزیابی می‌کند؛ اما در عین حال با توجه به آثار این اعتراضات در مخدوش کردن ساخت حوزه عمومی بر آن بود که نمی‌تواند خشونت و رادیکالیسم جنبش را قبول کند.

اینک با لحاظ آنچه منتقدان و موافقان این جنبش گفته‌اند، در پس چند دهه از تاریخ این جنبش اعتراضی می‌توان از برخی دستاوردهای آن سخن گفت. به نظر می‌رسد در مهم‌ترین وجه آن باید توجه را به کلیت واژه «تغییر» نشان داد که به مسئله جدید تبدیل شد؛ کلمه‌ای که در گفته‌ها و خواسته‌های دانشجویان از همه نمایان‌تر بود. از آن پس در دل نظام‌های سیاسی اروپا و آمریکا بسیاری چیزها تغییر کرد: قوانین کار، بیمارستان‌ها و مهم‌تر از همه عرصه دانشگاه و نظام آموزشی؛ نظامی که در زیر سایه اقتدارگرایی صورتی از مدرسه‌گرایی کهنه‌شده را گرفته بود و نیازمند تکان جدی بود. همسو با آن دیوان‌سالاری بی‌اعتنا به مردم و خواسته‌هایشان که همچون طرفداران نظریه حقوق الهی حاکمان و شاهان اصرار داشتند: حکمران یا پدر بهتر از همه می‌داند؛ اما مه ۶۸ با جرئت‌دادن به نسل جدید آن زنجیره پولادین را در هم شکست. «ضمن آنکه دگرگونی در حوزه عادت‌های اجتماعی را شتاب بخشید» (سیل و مک کانویل، ۱۳۸۱: ۳۱۶).

چنانکه کورلانسکی به درستی گفته است، از نقطه نظر شرایطی که اکنون در آن واقع شده‌ایم، سال ۱۹۶۸ حال‌وهوایی نوستالژیک دارد (کورلانسکی، ۱۳۹۵: ۵۴۹). به رغم کشته‌شدن هزاران نفر در جنگ ویتنام که به شدت اعتراض دانشجویان را برانگیخته بود، انعکاس اخبار میلیون‌ها گرسنه در بیافرا و درهم‌شکسته‌شدن جنبش مردمی در لهستان و چکسلواکی علیه توتالیتاریسم کمونیستی، قتل عام در مکزیک، ضرب‌وشتم بی‌رحمانه معترضان در کوچه و خیابان‌های پاریس و دیگر شهرهای اروپا و آمریکا، اما این سال برای خیلی‌ها سال بزرگ اراده و توانستن بود. آلبر کامو شهیر در کتاب «انسان طاعنی» گفته است، آنها که مشتاق دوران صلح‌اند نه در پی درمان ریشه‌ای مشکلات، در اندیشه تسکین ناتوانی و بیچارگی خود هستند.

نکته قابل توجه پیرامون اندیشه ۶۸ عبارت از این بود که با برانگیخته‌شدن شعله اعتراضات، بخش‌های مهمی از مردم گوشه و کنار جهان از سکوت و نگفتن‌ها خودداری کردند و این‌گونه تقویم تاریخ قرن بیستم در آن سال فراموش‌ناشدنی ورق خورد. تو گویی سفری طولانی و نفس‌گیر به پایان رسیده باشد؛ چونان مسافر «کمدی الهی» دانته که سرانجام از دوزخ بیرون آمد و به ستاره‌ها در آسمان خیره شد:

برای بازگشت از آنجا به جهان روشنایی،

من و راهنمایم به درون آن دهلیزهای پنهان، ره سپردیم.

و در ادامه آن راه، به استراحت و توقف نیندیشیدیم جز به صعود!

* منابع در دفتر روزنامه موجود است

